

صورت معشوق

(شرح عرفانی ولایت پیامبر اعظم در حکایت «نالیدن ستون حنانه» مثنوی مولانا)

محمد مهدی اسماعیل پور^۱

دانشجوی دکتری عرفان اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده مقاله:

جمادات به امر و مشیت الهی آگاه هستند و این بصیرت تنها از جانب انسان‌های کامل که واقف سر هستی اند قابل درک است. مولانا در حکایت "نالیدن ستون حنانه" قطره ای از چشمه ولایت پیامبر اعظم (ص) را که بر اسرار همه کائنات وقوف دارد به کاممان می چشاند.

کلید واژه‌ها:

عرفان اسلامی، ولایت، پیامبر اعظم (ص)، مولانا.

^۱ - m.m.esmailpur@gmail.com

پیشگفتار

مولانا جلال الدین محمد بلخی که در مرتفع ترین قله عرفان اسلامی قرار دارد و هنوز بانگ نای او پس از گذشت قرن‌ها روح صاحب‌دلان را به اهتزاز می‌آورد و «شعله‌هایش در دل‌ها و عقول هوشیاران تاریخ بشری سوز و گدازها دارد، این دلباخته راه معرفت که در طول قرون و اعصار با هر جمعیتی نالان شده است و جفت بدحالان و خوشحالان گشته و از این سیر و سیاحت در انسان و جهان، گلها چیده و در اختیار فرهنگ بشری قرار داده و آثارش در واقع به منزله درخت باروری در باغ فرهنگ اسلامی و ساخته شده معارف پایدار اسلام است و این دین جاوید را برای انسان شدن، لازم و کافی می‌بیند و معتقد است که انسان می‌تواند با شناخت فرهنگ اسلامی و پیروی عملی از آن، خویشتن را بسازد و در گذرگاه انا لله و انا الیه راجعون، شخصیت خود را به ثمر رساند.»^۱

در عرفان مولانا، انسان با بیداری و آگاهی، تولدی تازه می‌یابد و پله‌های ملاقات حق را یکی پس از دیگری می‌پیماید و در نهایت به سر منزل مقصود- فنا فی الله- که همان حیات جاویدان است راه یافته و پس از برخورداری از اسماء صفات و افعال به مقام ولایت و نبوت می‌رسد و آنگاه پرتو هدایت‌گری اش در سراسر کائنات متجلی می‌گردد.

« مولانا در مثنوی معنوی و سایر آثار ارزنده اش، برای دو گروه از انسانها احترامی فوق العاده قائل است و آنان را به عنوان مقتدای روحانی و سرمشق فضائل و سجایای عالی بشریت می

۱- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱۴، ص ۶۲۰.

ستاید. نخست: پیامبران الهی - بویژه پیامبر اعظم (ص) و جانشینان او - و دوّم اولیای خدا و عارفان واصل صافی ضمیر را.^۱

مولانا در حکایت عرفانی «نالیدن اُستُن حنانه...» ضمن برشمردن صفات عارفان بالله و روشن ضمیر، مقام ولایت حضرت ختمی مرتبت (ص) را که باطن نبوت تمامی انبیاء است یادآور می‌شود. ما نیز در این پژوهش، تلاش می‌کنیم با استعانت از آن منبع فیض و کمال، مقام ولایت پیامبر اعظم (ص) و تفاوت ولایت آن حضرت را با نبوت سایر انبیاء بررسی کنیم.

حکایت «نالیدن ستون حنانه...»:

نالاه می زد همچو ارباب عقول	«استن حنانه از هجر رسول
گفت: جانم از فراق گشت خون	گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون؟
بر سرمبر، تو مسند ساختی	مسندت من بودم، از من تاختی
شرقی و غربی ز تو میوه چنند؟	گفت: می خواهی تو را نخلی کند
تا تر و تازه بمانی در ابد؟	یا در آن عالم تو را سروی کند
بشنو ای غافل، کم از چوبی مباش	گفت: آن خواهم که دایم شد بقاش
تا چو مردم، حشر گردیوم دین... ^۲	آن ستون را دفن کرد اندر زمین

خلاصه حکایت

استاد بدیع الزمان فروزانفر معتقد است «نالیدن ستون حنانه...» اشاره به قصه‌ای است معروف که بخاری در صحیح و حافظ ابن نعیم در کتاب دلائل النبوة نقل کرده‌اند:

۱- انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، ص ۲۳۷.

۲- مثنوی معنوی، ص ۹۵.

«عن جابر بن عبد الله قال كان جذع يقوم اليه النبي فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل أصوات العشار حتى نزل النبي (ص) ووضع يده عليه. صحيح بخاری ج ۱، ص ۱۰۷ نیز دلایل النبوة، چاپ حیدرآباد، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۲

... روایت مثنوی مبتنی است بر حدیث ذیل: كان رسول الله (ص) يصلي الى جذع وكان عريشاً فكان يخطب الى ذلك الجذع فقال رجل من أصحابه يا رسول الله نجعل لك شيئاً تقوم عليه يوم الجمعة حتى يراك الناس و يسمع الناس فقال نعم فصنع له ثلاث درجات فصعد النبي (ص) فقام عليه كما كان يقوم فانحنى اليه الجذع فقال له رسول الله أسكن فقال النبي (ص) لأصحابه هذا الجذع حن الى فقال النبي أسكن ان تشأ أغرسك في الجنة فيأكل منك الصالحون و ان تشأ أغرسك رطباً كما كنت فاختار الآخرة على الدنيا.

پیغمبر (ص) هنگام نماز به سوی ساقه درخت خرمایی که در پیش روی محراب بود نماز می خواند و مسجد وی هنوز به شکل داربست و کازه مانندی بود که سقف آن را با گیاه و شاخه های درختان پوشانده بودند و به وقت خطبه، بر آن ساقه درخت تکیه می داد. یکی از صحابه گفت: ای پیامبر خواهی که برای تو چیزی بسازم که روز جمعه بر آن ایستی تا مردم تو را ببینند و سخت بشنوند؟ فرمود: آری، پس آن مرد منبری سه پله بساخت و پیغمبر بر بالای آن رفت و همچنان بایستاد. آن ستون و ساقه درخت به سوی او متمایل شد. پیامبر فرمود: ای ستون بر جای خود باش. آنگاه به اصحاب فرمود که این ساقه درخت به من نالید سپس گفت: ای ستون آرام بگیر. اگر خواهی تو را در بهشت نشانم تا نیکمردان از میوه ات بخورند و اگر خواهی تا تو را نخلی سازم چنان که بودی. آن ستون آخرت بر دنیا برگزید.

جابر بن عبدالله نقل کرده است که پیامبر (ص)، (قبل از اینکه برای مسجد منبر بسازند) با تکیه بر شاخه درختی که در بنای مسجد به کار رفته بود سخن می گفت بعداً که منبر جایگزین آن شد، شاخه درخت (از شدت فراق) همچون شتر بچه ای ناله سر داد. پیامبر (ص) از منبر فرود آمد و با دست محبت خویش آن شاخه را نوازش کرد تا آرام گرفت.^۱

تفسیر حکایت

۱- احادیث و قصص مثنوی، ص ۹۷.

علامه محمدتقی جعفری در تفسیر این حکایت می گوید: «هر موجودی که تکامل خود را به دست آورد، دیگر جریانات طبیعی این جهان با او کاری ندارد زیرا کارهایی را که می بایست به حکم موجودیت طبیعی خود انجام بدهد به پایان رسیده است. کسی که از یزدان پاک برای خود در نتیجه ریاضت و تکاپو در رشد شخصیت کاری گرفت دیگر او کاری در این جهان پرآشوب ندارد.»^۱

استاد کریم زمانی نیز در این باره می نویسد: «مولانا با ذکر این روایت درصدد اثبات این حقیقت است که جمادات و نباتات نیز دارای نطق و درک و حیات اند منتهی کو آن گوش و دلی که این راز را دریابد؟»^۲

استاد بدیع الزمان فروزانفر نیز در شرح این حکایت می آورد: «مولانا این نکته را به اشارت باز می گوید و سخن او مناسب با مضمون این حدیث است: إِذَا دَخَلَ الثُّورَ الْقَلْبَ انشَرَحَ و انفسح قیل و ما علامه ذلک قال التجا فی عن دارالغرور والانباه الی دارالخلود و استعداد للموت قبل نزوله:

پیامبر (ص) فرمود که چون پرتو معرفت و عشق خدا بر دلی زند آن دل گشاده و باز می شود گفتند نشان آن گشایش چیست؟ گفت: از سرای فریب، دوری جستن و به سرای جاوید روی آوردن و مرگ را پیش از آن که بیاید آماده بودن...»^۳

مولانا در ادامه این حکایت نیز با شگرد منحصر به فرد خود، مهم ترین ویژگی انسان کامل یعنی «ولایت» را که با طرح آن در شاه بیت مثنوی: «بشنو از نی چون حکایت می کند...» آغاز کرده است، کامل تر می سراید. او در همان آغاز حکایت از هجران و دوری و فراق می گوید:

استن حنانه از هجر رسول ناله می زد همچو ارباب عقول

گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون؟ گفت: جانم از فراق گشت خون

۱- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، دفتر اول، ص ۱۰۱.

۲- شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۶۴۶.

۳- شرح مثنوی شریف، ج ۳، ص ۸۶۳.

مولانا پس از ذکر ناله و نغیر نی، و ولایت حضرت ختمی مرتبت و حقیقت محمدیه (ص)، به اسراری که صاحب ولایت را از دیگران متمایز می سازد اشاره می کند و می گوید:

آنکه او را نبود از اسرار داد کی کند تصدیق او، ناله جماد

کسی که از سرّ ضمیر برخوردار باشد و اسرار الهی پیوسته بر او آشکار گردد، می تواند ناله و فغان جماد را تصدیق کند.

گر نیندی واقفان امر گن درجهان رد گشته بودی این سخن

جمادات به امر و مشیت الهی آگاه هستند و این بصیرت تنها از جانب انسان های کامل که خود واقف سرّ هستی اند قابل درک است.

مولانا ضمن تأیید محکم و قوی دایره ولایت انسانهای کامل، از شهود جمادات سخن به میان می آورد. علامه محمد تقی جعفری (ره) در این باره می نویسد: «اگر در این دنیا گروهی از باخبران و مطلعین از اسرار امر «کن» (باش) نبودند همین مطلب که «ستون بی جان کار جاندار می کند» مطرود می گشت و هیچ کس آن را تصدیق نمی کرد. شما درباره وهم چه می اندیشید؟ یک وهم ناچیز ممکن است انسان را از یقین بازداشته، در نوسانات گمان و پندار سرگردان نماید. آری اهل تقلید و نشان پرست ها که از حقایق امور، اطلاعی ندارند، همواره در امواج متلاطم گمان های گمراه کننده متحیر می مانند.»^۱

نگاهی به ولایت در قرآن:

ولایت در قرآن به چهار صورت آمده است:

۱- ولایت خداوند:

در سوره مبارکه شوری آیه ۹ می خوانیم:

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ، یعنی آیا به غیر از خدا، اولیایی (یار و دوستداری) برای خود گرفته اید؟ حال آنکه تنها خداوند است که ولایت دارد.

۲- ولایت ملائکه و فرشتگان الهی:

۱- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۵.

در سوره مبارکه فصلت آیه ۲۹ می خوانیم:

انَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ ابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، یعنی آنانکه گفتند محققاً پروردگار ما خداست و بر این ایمان پایدار مانند فرشتگان رحمت بر آنها نازل شوند و مزده دهند که دیگر هیچ ترسی و حزن و اندوهی از گذشته خود ندارید و شما را به همان بهشتی که انبیاء وعده دادند بشارت باد.

۳- ولایت نبوی:

در سوره مبارکه نساء آیه ۵۸ می خوانیم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، یعنی ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران از طرف خدا و رسول را اطاعت کنید.

۴- ولایت مؤمنان:

در سوره مبارکه مائده آیه ۵۵ می خوانیم:

أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ، یعنی ولی امروز یاور شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز بپا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند.

۵- ولایت ائمه اطهار (ع):

در سوره مبارکه مائده آیه ۶۷ می خوانیم: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، یعنی ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت بیم مکن و دل قوی دار که خدا گروه کافران را به هیچ راه موفقیتی راهنمایی نخواهد کرد.

«ولی» و «ولایت» از دیدگاه تصوف:

برای نیل به هدف اصلی و روشن شدن مسئله، ناچاریم «ولی» و «ولایت» را در چند کتاب مشهور صوفیه بررسی کنیم.

در «رساله قشیریه» آمده است: «ولی آن بود که از حال خویش فانی بود و به مشاهدات حق باقی بود و حق متوکی اعمال آن بود، انوار توکی برو پیوسته گردد، او را به خود هیچ اخبار نباشد و با غیرخدای قرارش نباشد.»^۱

همجویری در «کشف المحجوب» می گوید: «اما ولایت به فتح و او نصرت بود اندر حق و ولایت به کسر و او امارت بود و نیز هر دو مصدر ولیت باشد... و نیز ولایت ربوبیت بود از انست کی خداوند تعالی گفت: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ. كَيْ كَفَّارٍ تَوَكَّلَىٰ بَدُو كُنْتُمْ وَ بَدُو كَرُونَد وَ از معبودان خود تبراً کنند و نیز ولایت به معنی محبت بود اما ولی روا باشد که فعل بود به معنی مفعول چنانکه خداوند تعالی گفت: وَ هُوَ يَتَوَكَّلَى الصَّالِحِينَ كَيْ خَدَاوَنَد تَعَالَى بَنَدَه خُود رَا به افعال و اوصاف وی نگذارد و اندر کف حفظ خودش بدارد.»^۲

عزیزالدین نسفی در «کتاب الانسان الكامل» نیز می گوید: «بدان که نبی دو روی دارد یک روی به طرف خدای، و یک روی به طرف بندگان خدای، از جهت آن که از خدای فیض می گیرد و به بندگان خدای می رساند. آن روی را که به طرف خدای است، که از خدای فیض قبول می کند، ولایت نام است، که ولایت نزدیکی است و این روی را که به طرف بندگان خدای است، که سخن خدای به بندگان خدای می رساند نبوت نام است، که نبوت آگاه کردن است پس معنی ولی نزدیک باشد و معنی نبی آگاه کننده بود. ای درویش! ولایت و نبوت دو صفت نبی اند و ولی از این دو صفت یکی بیش ندارد.»^۳

همانطور که دیدیم آنچه از مفهوم «ولی» و «ولایت» در فرهنگ تصوف استنباط می کنیم صفاتی است که ایشان از اولیاء الله نقل می کنند. بنابراین برای بررسی دقیق تر این موضوع در حکایت «نالیدن ستون حنانه...» ولایت را از دیدگاه عرفان نیز می آوریم.

ولایت از دیدگاه عرفان

۱- ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۳۲.

۲- کشف المحجوب، ص ۲۶۶.

۳- کتاب الانسان الكامل، ص ۳۱۶.

در تعریف «ولایت» گفته اند: ولایت «قیام عبد است به حق در مقام فنا از نفس خود. ولایت بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مؤمنان؛ و ولایت خاصه که مخصوص است به سالکان واصل که در حق فنا یافته و به او بقاء یافته اند.^۱» علامه آشتیانی (ره) ولایت از نظر عرفان را این‌گونه تعریف می‌کند:

«ولایت به کسر «واو» به معنی امارت و تولیت و سلطنت، و بفتح «واو» به معنی محبت است. ولایت، مأخوذ از ولی به معنی قرب هم استعمال شده است. ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقت کلیه ای است که شأنی از شئون ذاتیه حق، و منشأ ظهور و بروز مبدأ تعینات، و متصف به صفات ذاتیه الهیه، و علت ظهور و بروز حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعین اسماء الهیه در حضرت علمیه است. «وَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» و «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ...»، حقیقت ولایت به مذاق تحقیق، نظیر وجود متجلی در جمیع حقایق است، مبدأ تعین آن، حضرت احدیت وجود و انتهای آن عالم ملک و شهادت است، سریان در جمیع حقایق از واجب و ممکن و مجرد و مادی دارد. ولایت به معنی قرب درجات متفاوت و ظهورات مختلف دارد تا منتهی شود به مقام قرب حقیقت حق به اشیاء که معیت قیومیه و سریانیه با جمیع مظاهر وجودی دارد.^۲»

علامه قیصری در مقدمه خود بر فصوص الحکم ابن عربی، به تقسیم بندی ولایت از نظر عرفا اشاره می‌کند و می‌گوید: ولایت از آن جهت عامه است که شامل جمیع اهل ایمان می‌شود و از آن جهت خاصه، که اختصاص به اهل سلوک و شهود دارد. ایشان در تقسیم بندی دیگری، ولایت در عرفان را به ولایت «مطلقه» و «مقیده» تقسیم می‌کند. ولایت مطلقه به اعتبار آنکه صفتی از صفات الهیه است مطلق است و ولایت مقیده به اعتبار استناد به انبیاء و اولیاء مقید است. بنابراین از این دیدگاه، «ولی» کسی است که فانی در حق و باقی به رب مطلق باشد و از مقام فنا به مقام بقا رسیده و جهات بشری و صفات امکانی او در جهت وجود ربانی فانی گشته و صفات بشری او مبدل به صفات الهی گردیده باشد.

۱- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۷۹۱.

۲- شرح مقدمه، قیصری، ص ۸۶۵.

مولانا از این تعاریف عرفانی، در جای جای مثنوی استفاده کرده است و نمونه کامل ولی را حضرت ختمی مرتبت (ص) و اهل بیت (ع) می‌داند. بنابراین قبل از خواندن ابیات روشنگر مثنوی، لازم است قدری با اصطلاحات عرفانی آشنا شویم تا درک معنوی مثنوی آسان‌تر گردد. علامه «سید حیدر آملی» نیز در تعریف «ولی» می‌گوید: «ولی، کسی است که حق تعالی متولی امر او شده و او را از معصیت حفظ کرده است. «ولی» گاهی محبوب است و گاهی محب، پس اگر در مقام محبوبی باشد ولایت او کسبی نبود و متوقف بر چیزی نیست بلکه ازلی، ذاتی، موهوبی و الهی است لکن اگر در مقام محبی باشد باید متّصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق الهی بشود تا اسم «ولی» بر او صادق باشد.^۱

آیت الله سید علی قاضی (ره) از عرفای معاصر نیز در این باره معتقد است ولایت، مندک در توحید است و اصلاً وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیت بدون ولایت امامان (ع) و خلفای به حق از امیرالمؤمنین (ع) و فرزندانش از بتول صلوات الله علیها محال است. وی مقام ولایت را که خاص اولیای محبوب و مقرب حق است با درجه توحید که از بالاترین منازل عرفان عملی است یکی می‌داند و می‌گوید: «محال است کسی به درجه توحید و عرفان برسد و مقامات و کمالات توحیدی را پیدا نماید و قضیه ولایت بر او منکشف نگردد.»

«ولی» نیز از نظر ملاصدرا (ره)، «کسی است که کامل و فانی و مضمحل و محو در حق باشد.»^۲

حال که با «ولایت عرفانی» که در مثنوی و همچنین در حکایت «نالیدن ستون حنانه»- که مولانا آن را از ویژگی‌های مهم انسان کامل به شمار می‌آورد- آشنا شدیم، به بحث «ولایت پیامبر اعظم (ص)» وارد می‌شویم.

ولایت عرفانی پیامبر اعظم (ص)

«سید یحیی یثربی» به نقل از علامه «قیصری» در مقدمه تائیه ابن فارض در خصوص ولایت پیامبر (ص) می‌گوید: «نبوت یک عطاء الهی است که کسب و کوشش انسان در آن

۱- نص النصوص، ص ۱۶۸.

۲- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۷۹۲.

دخالتی ندارد پس نبی کسی است که از طرف خدای تعالی برای ارشاد و هدایت مردم مبعوث می شود و انسانها را از ذات و صفات و افعال حق و احکام آخرت، از حشر و نشر و ثواب و عقاب، آگاه و باخبر می سازد. نبوت باطنی دارد که همان «ولایت» است. پس نبی با ولایت خویش، از خدای تعالی یا از فرشته ای از فرشتگان، یک عده حقایق و معانی را اخذ می کند که همین امر موجب کمال مرتبه ی اوست در نبوت و ولایت... و با نبوت خویش، آن چه را به واسطه یا بدون واسطه از خداوند گرفته، به بندگان خدا ابلاغ می کند و بدین وسیله به تکمیل بندگان می پردازد.^۱

پس «قیصری» در این تعریف از نگاه عرفا، دو عنصر اساسی را سرچشمه نبوت می داند یکی «محبوبیت» و دیگری «ولایت». «یثربی» معتقد است محبوبیت در قوس صعودی وجود، سراسر جهان هستی بسوی مبدأ باز می گردند این بازگشت هم طی یک حرکت تکاملی انجام می پذیرد. انسان هم در این مجموعه بوده و به عنوان «کون جامع» مسیر و بستر صعود است زیرا در جهان ماده همه پدیدهها رو به سوی انسان دارد و او که در جریان این حرکت تکاملی قرار گرفته دائماً در حال تغییر و تحول است. تغییر و تحولی که غالباً وابسته میل و اراده ما نیستند. انسان هم مانند موجودات دیگر براساس یک هویت تکوینی پدید می آید و رشد می کند. اما قسمتی از رشد و تکامل انسان نیازمند هدایت تشریحی و تلاش و کوشش خودش است اگر چه در میان انسانها نیز کسانی هستند که همه کمالات خود را براساس عطا و بخشش الهی بدست می آورند. یعنی همه مدارج کمال را بدون دخالت اراده و تلاش خود می پیمایند که در اصطلاح عرفا به آن محبوب و مجذوب می گویند. بنابراین شایستگی انسان به نبوت محصول بخشش الهی و همین محبوبیت است و خود پیامبر (ص) در این شایستگی نقشی ندارد پس آن که به مقام نبوت می رسد، ناخواسته از نظر درجات کمال از دیگران برتر بوده و وجود او با دیگران در یک مرتبه نیست.

بنابراین علم و اراده و خلاقیت و ابداع، محصول کمال وجودی خود انسان اند و به همین دلیل، عرفا می گویند انبیاء، وحی را از باطن خود می گیرند که همان جنبه کمال ولایت و قرب آنان است.

۱- پژوهشی در نسبت دین و عرفان، ص ۱۵۶.

تفاوت نبوت با ولایت

با توجه به آنچه در خصوص نبوت و ولایت گفتیم این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو با هم تفاوتی دارند یا خیر؟ برای رسیدن به پاسخ سؤال، به یک تعریف کامل و جامع از «نبی» در عرفان می‌رسیم.

«نبی» در اصطلاح اهل عرفان، کسی است که مبعوث بر خلق شود و آنها را هدایت و ارشاد نماید و امت خود را به کمالات لایقه استعدادات اعیان ثابته (و کمالاتی که در حضرت علمیه و مقام قضاء و تقدیر الهی بر آنها مقدر است) برساند و نیز آنچه را که در باطن اعیان آنها به نحو قوه یا اقتضای وجود دارد، به مقام فعلیت و ظهور تفصیلی برساند.^۱

حال می‌پرسیم ولایت در کجای این نبوت قرار دارد؟ به عبارت دیگر، ولایت چه رابطه‌ای با نبوت دارد؟ «علامه قیصری» معتقد است: «ولایت مقام باطن و وساطت در فیض و اتصال به حق و فنا در توحید است و نبوت، جهت ظاهر و خلقی، و انباء حقایق مستفاد از مقام ولایت است که «الظاهر عنوان الباطن» شریعت انبیاء در کمال و حیطة و تمامیت و سعه و اطلاق و تقیید و عموم و خصوص، تابع مقام ولایت آنها است.^۲»

«شیخ محمود شبستری» در تفاوت نبوت با ولایت می‌گوید:

«نبی چون آفتاب آمد ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله
 نبوت در کمال خویش صافی است ولایت اندرو پیدا نه مخفی است
 ولایت در ولی پوشیده باید ولی اندر نبی پیدا نماید
 ولی از پیروی چون همدم آمد نبی را در ولایت محرم آمد^۳»

«شمس الدین محمد لاهیجی» در شرح این ابیات می‌گوید: «بدان که نبوت واسطه و برزخ است میان ولایت و رسالت... و ولایت اعم از نبوت و رسالت است و نبوت اعم از رسالت و اخص از ولایت است، زیرا که هر رسول که هست، البته نبی است و هر نبی، ولی است و

۱- شرح مقدمه، قیصری، ص ۸۶۱.

۲- همان، ص ۸۶۴.

۳- گلشن راز، ص ۴۴.

لازم نیست که هر ولی، نبی باشد و هر نبی نیز رسول باشد... چون ولایت انبیاء، محض موهبت است که بی وسیله کسب و عمل برایشان فایض است فرمود که «نبوت» کمال خویش صافی است» یعنی قوت نبوت به حسب قوت ولایت است و تا زمانی که ولایت به کمال نمی رسد نبوت ظاهر نمی شود، و از این جهت فرموده اند که «نهایه الولاية بدایه النبوة» چه، تا از مبدا فیاض، استفاضه علوم و احکام ننماید، به دیگران نتواند رسانید، پس نبوت به حسب کمالی که لازم ذاتی اوست، مستلزم صفای تام فطری است و مثال آینه مصفا، پاک و روشن است و صورت ولایت که قوت تصرف است در خلق به حق در مرآت نبوت، ظاهر و پیداست و مخفی نیست و پنهان نمی توان داشت، بلکه اظهار معجزه که آثار کمال ولایت نبی است واجب است تا شاهد عدل بر صدق دعوی نبوت انبیاء (علیهم السلام) باشد... هر آینه چنانچه نبی به مقام محبوبیت وصول یافته، ولی نیز به سبب حسن متابعت، از مقام محبتی به مقام محبوبی رسد، چه خاصیت محبوبیت، از نبی در ولی به واسطه تبعیت سرایت می نماید و هر آینه ولی محرم ولایت نبی و قرب وی می گردد. چنانچه حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام- فرمود که: «علی منی و انا منه» «خلقت انا و علی من نور واحد» «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.»^۱

علامه قیصری در مقدمه خود بر قصیده تائیه ابن فارض، این معنا را دقیق تر جستجو می کند: «... و للنبوة باطن هو «ولایه» فالنبي بالولاية يأخذ من الله، أو من الملك المعاني التي بها كمال مرتبته في الولاية و النبوة. و بالنبوه يبلغ ماأخذه من الله، بواسطة أولا بواسطة، الى العباد و يكملهم به. و لا يمكن ذلك إلا بالشريعة. و هي عبارة عن كل ما أتى به الرسول صلى الله عليه و آله من الكتاب و السنة:

یعنی: نبوت باطنی دارد که همان «ولایت» است. پیامبر با ولایت از حضرت حق با واسطه یا بی واسطه، معارف را گرفته، با نبوت به بندگان ابلاغ می کند تا آنان را کامل گرداند. و این کار جز با شریعت امکان ندارد و شریعت هم همه آن چیزی است که پیامبر آورده است، از کتاب و سنت^۲.

۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۳۲ و ۲۳۶ و ۲۳۸.

۲- پژوهشی در نسبت دین و عرفان، ص ۱۶۷.

تفاوت نبوت پیامبر اعظم (ص) با نبوت سایر انبیاء

گفتیم که این تفاوت در ولایت عرفانی پیامبر اعظم (ص) است که باطن نبوت شمرده می شود. علامه «آشتیانی» در این باره می گوید: «نبوت، اختصاص به ظاهر دارد، و جمیع انبیاء در دعوت و هدایت و جعل احکام و تصرف در خلق و ایجاد سنن عالیه و موجبات نظم معاش و نظام معاد، اشتراک دارند. «لا نفرق بین احد من رسله» امتیاز انبیاء از یکدیگر به موجب «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض» به حسب مقام و مرتبه احاطه مقام بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر است چون دایره ولایت هر نبی که از دایره ولایت پیغمبر دیگر اوسع و تمامتر باشد، اشرف و اعظم خواهد بود. دایره ولایت و مقام باطن اولوالعزم از رسل به حسب حیطة تمام تر از دایره ولایت سایر انبیاء است. نبوت از اشتداد جهت ولایت تحقق پیدا می نماید. پس هر نبی ای که دایره ولایت او کامل تر است، از سایر انبیاء اشرف است.^۱»

«سنایی غزنوی» در شاهکار عرفانی خود «حديقة الحقيقة» برتری پیامبر اعظم (ص) را بر سایر انبیاء بدینگونه سروده است:

« از همه انبیاء چو بخشش رب یک تنست و همه ست اینت عجب...
 گشته ادیان خلق سیرت او نیست ادراک بر بصیرت او...
 انبیاء ز آسمان پیاده شدند ازو ساده بسوی ساده شدند
 از پی خجلت آدم از دل و جان بر درت ربنا ظلمنا خوان
 نوح در حصن عصمت جسته روح در چاکری کمر بسته
 تاج بر سر نهاده میکائیل غاشیه بر کتف نهاده خلیل
 موسی سوخته بر آذر تو آرنی گوی گشته بر در تو...^۲»

«عین القضاة» نیز در «تمهیدات» این برتری را به زیبایی بیان می کند:

۱- شرح مقدمه قیصری، ص ۸۶۲ و ۸۶۳.

۲- حديقة الحقيقة و شریعة الطريقة، ص ۱۹۷ و ۲۰۷.

«دریغا اگر منزلت و مقام مصطفی توانی دانستن آنگاه ممکن باشد که منزلت این طایفه را دریابی، و کجا هرگز توانی دریافتن! اینجا تو را در خطر آید که مگر ولایت اولیاء عالی تر و بهتر از نبوتتست. ای عزیز در آن حضرت، درجه رسالت دیگر است و منقبت قربت ولایت دیگر!»

ولایت حقیقت محمدیه

ولایت حقیقت محمدیه و جانشینان بر حق او کسانی هستند که تعینات مقام واحدیت به پیروی و وساطت وجود آنان، ظهور یافت و این ولایت، چون با اسم الله و اسم اعظم متحد است، تمامی اسماء الهی اعم از جلالیه و جمالیه را نیز داراست. لذا اعیان ثابته هم از اجزای اسم اعظم و صورت ولایت حقیقت محمدیه هستند.

همانطور که گفته شد، سایر انبیاء متحقق به این اسم مبارک نیستند و هر کدام فقط مظهري از اسماء الهی اند که ممکن است دوام نداشته باشد. حقیقت محمدیه بدلیل جامع بودنش نه تنها در حضرت آدم (ع) ظهور می یابد که در اسماء و صفات حق- بجز مقام ذات- ساری و جاری است این ظهور و تجلی در سرتاسر کائنات محقق می شود. پس باید گفت ولایت حقیقت محمدیه از عقل اول تا پایین ترین مراتب ظهور یعنی هیولای اولی را شامل می شود و هم صحبت شدن پیامبر اعظم (ص) با ستون حنانه در دایره مقام ولایت گسترده آن حضرت است که تنها جزء کوچکی از اتفاقات و رویدادهای عالم کون است به همین روی، «ستون حنانه» که از فراق ولایت آن حضرت می نالد مثل تمامی جمادات و نباتات و سایر ظهورات عالم می خواهد به اصل خویش رجوع کند. بقول مولانا:

« از جمادی مردم و نامی شدم و از نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم کی توان گفتن ز مردن کم شدم
بار دیگر من بمیرم از بشر تا بر آرم چون ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پیران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردهم چون ارغنون گویدم «انا الیه راجعون»
 راجع آن باشد که باز آید به شهر سوی وحدت آید از تفریق دهر»

ولایت اهل بیت (ع) همان ولایت پیامبر اعظم (ص) است:

عارف محقق «قیصری» معتقد است بدون حبّ و عشق به اهل بیت پیامبر (ص) نیل به حبّ حق امکان ندارد. لذا آنان در بدایت وجود محبوب حق بوده‌اند: «حبّ حق به آنها سبب بروز و ظهور مراتب و سلاسل طول و عرض عالم وجود گردیده است و حقیقت ائمه در صورت تمامیه وجود محبوب و معشوق حقتند به عین عشق و ابتهاج حق به ذات خود. بنابراین، اهل بیت (ع)، صورت تمامیه عالم امکانند و وجود عالم به تبع وجود آنها خلق شده است. این است که حبّ آنها سبب نیل به حق و حشر با آنها علّت رسیدن به مقامات عالیه است. لذا غایت خلقت خلاقند و به نظر تحقیق علّت غایبی به علّت فاعلی برمی گردد. پس مبدأ وجود و نهایت و غایت عالم ایجاد، اهل بیت عصمت و طهارتند، و چون حق مطلق بعد از حق اول، آنها هستند، حبّ آنها سبب نجات و بغض آنها سبب هلاکت دائمی است. علت وجوب حبّ آنها آنست که اهل بیت (ع) نبوت و معادن ولایتند... بدون وساطت اهل بیت (علیهم السلام)، متابعت از طریق مستقیمه آنها، سالک طریق مشاهده، به مقام شهود حقیقی نمی رسد.^۱»

پس ولایت حقیقت محمدیه، تنها در حضرت ختمی مرتبت و جانشینان بر حق او ادامه می یابد تا همواره بستر مطمئنه ای برای صعود و تعالی انسان‌های عارف و واصل تا عالی ترین درجات انسانیت فراهم باشد. «مولانا» امتداد این «ولایت» را اینگونه توصیف می کند:

زاین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولی نهاد
 گفت هرکس را منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست
 کیست مولی آنکه آزادت کند بند رقیّت زپایت برکند
 ای گروه مؤمنان شادی کنید مثل سرو و سوسن آزادی کنید
 چون به آزادی نبوت‌هادی است مؤمنان را از خدا آزادی است

۱- شرح مقدمه قیصری، ص ۷۴۹.

نتیجه

مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر و عارف بلند آوازه ایرانی که پرچمدار عرفان اسلامی است، در اثر بی نظیرش - مثنوی معنوی - با برشمردن ویژگی‌های انسان‌های عارف اصلی که حقیقت را جز در پرتو پیمودن مقامات عالیه عرفانی نمی‌جویند؛ از انسان‌های کاملی نیز یاد می‌کند که جز حقیقت ذات، صورت معشوقند و مهرگستر اسماء و صفات حق در ذره ذره وجودات.

مولانا معتقد است پرتو ولایت این انسان‌های کامل در سرتاسر کائنات جاری و ساری است و تمسک به حقانیت آنان، سبب نجات و رهایی، و غفلت از آن، موجب گمراهی است. او در حکایت عرفانی «نالیدن ستون حنانه» نقش عارفانه‌ای از این مهر عالم تاب را که سرچشمه آن ولایت حقیقت محمدیه و امتداد آن ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است بروی محبان و محبوبان عالم ترسیم می‌کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه، قیصری، چاپ چهارم ۱۳۷۵، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- ۲- آملی، سید حیدر، نص النصوص، ترجمه محمدرضا جوزی، ۱۳۷۵، تهران، انتشارات روزنه
- ۳- جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱ و ج ۱۴، چاپ پانزدهم، پاییز ۱۳۶۶، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۴- رزمجو، حسین، انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، چاپ دوم ۱۳۷۵، تهران، انتشارات امیرکبیر
- ۵- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۱، چاپ هفتم ۱۳۷۸، تهران، انتشارات اطلاعات
- ۶- سجادی، جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ تهران، انتشارات طهوری
- ۷- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ ۱۳۷۷ تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۸- شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، چاپ اول ۱۳۶۹، تهران، انتشارات سیرنگ
- ۹- عین القضاة، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عفیف عسیران، چاپ پنجم ۱۳۷۷، تهران، انتشارات منوچهری.
- ۱۰- فروزانفر، بدیع الزمان احادیث و قصص مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، چاپ اول، ۱۳۷۶، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- بدیع الزمان، فروزانفر، شرح مثنوی شریف، ج ۳، چاپ تهران، ۱۳۶۷ انتشارات زوآر
- ۱۲- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ترجمه رساله قشیری، با تصحیحات و استدراکات، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم ۱۳۷۹، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- لاهیجی، شمس الدین محمد مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ پنجم ۱۳۸۳، تهران، انتشارات زوآر.

- ۱۴- مولانا، مثنوی معنوی، به کوشش و اهتمام رینولد نیکلسون، با مقدمه قدمعلی سرامی، چاپ ششم، تهران، انتشارات بهزاد.
- ۱۵- نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الكامل، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، چاپ چهارم ۱۳۷۷، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۶- الهجویری، علی بن عثمان الجلابی کشف المحجوب،، تصحیح ژوکوفسکی با مقدمه قاسم انصاری، چاپ ششم ۱۳۷۸، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۷- یشربی، یحیی، پژوهشی در نسبت دین و عرفان، چاپ دوم ۱۳۸۴، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.